

(نک: هم، ابن خردادبه؛ مجیدزاده، یوسف، تاریخ و تمدن بین النهرین، تهران، ۱۳۷۶ش؛ مقدسی، محمد، احسن التقاسیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۰۶م؛ یاقوت، بلدان؛ یعقوبی، البلدان، بیروت، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م؛ نیز:

De Goeje, «Zur historischen Geographie Babylonien», ZDMG, 1885, vol. XXXIX; Olmstead, A. T., *History of Assyria*, Chicago, 1968; Roux, G., *Ancient Iraq*, London, 1964; Sommer, A. D., *Les Araméens*, Paris, 1949; Streck, M., *Die alte Landschaft Babylonien nach den arabischen Geographen*, Frankfurt, 1986.

پرویز امین

**جَبَّه**، نوعی بالاپوش درسرمینهای مسلمان، در سده‌های مختلف دوران اسلامی، از اسپانیا و شمال آفریقا در باختر تا هندوستان در خاور. واژه «جبه» برگرفته از «جب» به معنی بریدن است و جمع آن به دو صورت «جیب» و «جباب» آمده (ابن منظور، ذیل جیب)، و یا اندک تفاوتی در تلفظ به زبانهای اروپایی نیز راه یافته است (دوزی، 117).

جبه به معنی جامه بلند و بدون آستینی است که از تکه‌های مختلف دوخته شده (ابن منظور، همانجا، شرتونی، نیز تاج العروس، ذیل واژه)، نیز لباس و پوشش بلند آستین درازی است — اغلب مخصوص آقایان — که روی لباسهای دیگر پوشند (لغتنامه...). خلیل بن احمد قراهیدی در سده ۸/ق، «دراعه» را جبه جلویاز (نک: ذیل درع)، و جوهری «زرماتقه» را جبه یشمی (نک: ذیل زرماتقه) معرفی کرده است.

درباره شکل، جنس، رنگ، مواقع استفاده و... این لباس، تنها اشارات پراکنده‌ای در متون دیده می‌شود که ضمن مطالب مختلف تا حدی به آن پرداخته شده است، اما نمی‌توان هریک از ویژگیهایی را که در دوره‌ای از آن سخن رفته، به تمام دوره‌ها و تمام جوامع مسلمان تعمیم داد، زیرا چنان می‌نماید که در زمانها و سرزمینهای مختلف شکل آن یکسان نبوده است (دوزی، 109؛ ظهور، 383).

افزون بر این، مهم‌ترین مشکل، اختلاف نسخه‌های مختلف متون کهن در ضبط واژه جبه است. در ترجمه‌های مختلف نیز چندان رعایت امانت نشده است؛ چنان‌که گاه در ترجمه متون عربی به فارسی، و نیز تصحیح متون فارسی، در انتخاب واژه دقت کافی به عمل نیامده است، از جمله در ترجمه «جامه» فارسی، معادل «جبه» در عربی پنداشته شده، و در مواردی واژه‌های «خلعت» و «دراعه» در متن عربی، در فارسی به «جبه» ترجمه شده‌اند. در تصحیح متون فارسی نیز گاه «جامه» جایگزین «جبه» شده است (نک: تشوخی، ۵۷/۱، قس: ترجمه فارسی، ۱۹۶/۱؛ ۱۱۵/۱؛ التاج، ۱۵۳-۱۵۴، قس: ترجمه فارسی، ۱۹۵، ۱۹۶؛ ابوالفرج، ۲۳۷/۵، قس: ترجمه فارسی، ۵۴۷/۱(۱)؛ قزوینی، ۴۰۹، قس: ترجمه فارسی، ۱۸۵؛ نظام الملک، چ شعار، ۶۳، ۱۵۲، قس: چ اقبال، ۶۴، ۱۵۵). در مواردی نیز جبه در ترجمه جایگزین واژه‌های مختلف شده (کارری، II/136-137، نیز قس: ترجمه

**جَبُول**، شهری کهن در مرکز بابل باستان بر کرانه شرقی است. نام جبول برگرفته از نام قبیله‌ای آرامی موسوم به گمبولو است که در اواخر هزاره ۲ ق م در فاصله سالهای ۱۰۸۳-۱۰۶۲ ق م به ناحیه‌ای میان دجله سفلا و مرز ایلامیها و کلدانیها مهاجرت کردند و در آنجا ساکن شدند و نام قبیله خود را بر آن منطقه نهادند. این نام را برخی خاورشناسان در سده ۱۳ ق/۱۹ م به اشتباه جنیبل نوشته‌اند (نک: اشترک، 309؛ سومر، 22؛ رو، 233). در منابع اسلامی از این شهر با نام جَبُول یاد شده است (نک: یعقوبی، ۸۳؛ ابن رسته، ۸۳؛ یاقوت، ۲۳/۲؛ ابوالفدا، ۲۹۴؛ ابن اثیر، ۳۲۲/۶؛ ابن عبد المنعم، ۱۵۶).

شهرت این شهر به روزگار باستان باز می‌گردد. جبول در روزگار آشوریان به سبب موقعیت راهبردی‌اش در نبردهای آشوریان با بابلیها و ایلامیها، اهمیت بسیار داشت (مجیدزاده، ۲۷۰، ۲۸۰؛ دخویه، 15؛ اُستد، 433-434؛ رو، 271).

بر اساس نوشته‌های جغرافیانگاران و مورخان سده‌های نخستین اسلامی، شهر جبول در کرانه شرقی رود دجله، جنوب رود نهران، در جایی که به دجله پیوند می‌خورده، در نزدیکی جرجرایا واقع بوده است (ابن خردادبه، ۱۷۵؛ ابن رسته، ۹۰، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۲۵؛ ابن حوقل، ۲۳۲/۱). در آن روزگار از جبول به عنوان شهری آباد، پرجمعیت و پررونق که در آن بسیاری از صنعتگران و معماران مدینه السلام به سر می‌بردند، یاد شده است (یعقوبی، همانجا؛ ابن رسته، ۱۸۶-۱۸۷؛ مقدسی، ۱۲۱-۱۲۲)؛ اما به تدریج از سده ۶ ق/۱۲ م به بعد از رونق آن کاسته شده است.

حازمی مؤلف سده ۶ ق/۱۲ م آنجا را شهری کوچک در نزدیکی واسط ذکر کرده (۱۸۳/۱-۱۸۴)، و یاقوت در اوایل سده ۷ ق از آن به عنوان قریه‌ای بزرگ یاد کرده است (همانجا). ابن عبد المنعم حمیری در اواخر سده ۹ ق/۱۵ م، به مسجد و بازار آن اشاره کرده است (همانجا). بقایای باستانی جبول تا اوایل سده ۱۳ ق/۱۹ م نیز برجا بود، اما بر اثر طغیان آب رودخانه دجله در فاصله سالهای ۱۸۳۳-۱۸۴۸ م به کلی از میان رفت (نک: اشترک، 304). ابوالخطاب محمد بن علی بن محمد بن ابراهیم جبولی (د ۴۳۹ ق) شاعر که با ابوالعلاء معری مشاعره‌ای مشهور داشته است، همچنین ابو عمران موسی بن اسماعیل جبولی و حکم بن سلیمان جبولی به این شهر منسوب‌اند (حازمی، ۱۸۴/۱؛ یاقوت، ۲۳/۲؛ ابوالفدا، ۲۹۴-۲۹۵).

مآخذ: ابن اثیر، الکامل؛ ابن حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۲۸ م؛ ابن خردادبه، عید الله، المسالك والممالک، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۳۰۶ ق/۱۹۸۹ م؛ ابن رسته، احمد، الاعلاق النقیسه، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۸۹۱ م؛ ابن عبد المنعم حمیری، محمد، الروض المطار، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۸۰ م؛ ابوالفدا، تحریم البلدان، به کوشش رنو و دوسلان، پاریس، ۱۸۴۰ م؛ حازمی، محمد، الاماکن، حجاز، ۱۴۱۵ ق؛ قدامة بن جعفر، «الخراج»، همراه المسالك والممالک

CÜBBE

- Sam Cippesinde Namag keluwerk

Ayni, Umde c.3. s. 307

5317 GOLDMAN, B. Origin of the Persian robe. *Iranica antiqua* 4 (1964), pp. 133-152

- Iran  
- ~~El-Mufassal~~  
Cippe

"CÜBBE"

el-Ayni, "Undetu'l-Kari...", c. XII, s. 5

CÜBBE (Arop gungisi)

El-Mufassal - V, 52 vd.

953, Alim

26 AGUSTOS 1991

ilim dali: NUT

madde: Cebbe

A. Br. : c. —, s. —

B. L. : c. D, s. 2522-2523

F. A. : c. —, s. —

M. L. : c. III, s. 108

T. A. : c. XI, s. 288

آن را جبه دانسته است. این رویوش، جلوپاز و بلند بوده و آستینهایی استوانه‌ای شکل، درازتر از آستین پیراهن، داشته است. سجاف پهنی بر روی آستین و سرتاسر کناره‌های جبه تا پشت گردن دوخته شده بوده است.

در منابع قدیم و جدید اسلامی، یافتن مشخصه‌های لباسهای رو و تفاوت‌های انواع آنها با یکدیگر به درستی امکان‌پذیر نیست، به طوری که حتی گاه جبه معنایی عام یافته و به انواع لباسهای رو اطلاق شده است (به ادامه مقاله). از یک سو بنا بر حدیثی درباره نحوه وضوگرفتن حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم، در حالی که جبه‌ای بر تن داشت، جبه را لباسی جلو بسته با آستینهای تنگ وصف کرده‌اند (ابن حنبل، ج ۴، ص ۲۵۱؛ بخاری، ج ۱، ص ۹۶؛ ابن جوزی، ص ۵۷۶؛ عینی، ج ۱۸، ص ۱۴-۱۵؛ نیز به دهخدا، ذیل واژه، که جبه را اصولاً لباس جلو بسته و در برابر شقه به معنای لباس جلوپاز، معرفی کرده است)، از سوی دیگر جبوری (ص ۱۰۱) جبه را پیراهنی جلوپاز دانسته است که بر روی لباسهای دیگر پوشیده می‌شد. به گمان او (همانجا) جبه یکی از نامهای دیگر درع است (قس خلیل بن احمد، ج ۲، ص ۳۵، ذیل «درع» که ذراع را جبه جلوپاز دانسته است؛ برای نظر دورفر<sup>۸</sup> درباره واژه جبه به جبار<sup>۹</sup>). به گفته احسن (ص ۶۰) نیز جبه رویوشی با چاک سراسری در جلو و آستینهای گشاد (قس چیت‌ساز، ص ۲۶۳ با آستینهای کوتاه) بود که اغلب به جای دراعه، همراه با قمیص و ازار و ردا پوشیده می‌شد (برای دیگر اقوال درباره جلوپاز یا بسته بودن جبه به دزی، ص ۱۰۷-۱۰۹؛ د. اسلام، چاپ دوم، ج ۵، ص ۷۴۱).

جنس جبه معمولاً از پشم، حریر، خز و پوست بود (به تنوخی، ج ۲، ص ۲۵۷؛ جبوری، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ سالم، ص ۱۷۶-۱۷۷؛ احسن، همانجا). در مناطق سردسیر یا در فصول سرد، از جبه‌های آستر دار استفاده می‌کردند (عبیدی، ص ۲۵۰). گاه میان آستر و رویی جبه را با پنبه یا پشم می‌آکنند. این نوع جبه‌ها را بیشتر مقامات عالی‌رتبه، به هنگام حضور نزد شاهان و خلفا، بر تن می‌کردند (به قمیعی، ص ۳۳۴). معمولاً کناره‌ها، اطراف آستین و سرشانه‌های جبه را تزئین و حاشیه‌دوزی می‌کردند (عبیدی، ص ۲۴۶-۲۵۰). نقش طرازها و حاشیه‌دوزیهای روی جبه، گاه اشکال هندسی و گاه خطوط کوفی بود (همان، ص ۲۴۶، ۲۴۸).

به نوشته جوادعلی (ج ۷، ص ۶۰۲) مردم عرب قبل از اسلام، جبه و انواع دیگری از لباس را از عراق و شام به عربستان

منتابع: احد پارسای قدس، «سه بنای یادبود سنگی از دوران سلجوقی»، هنر و مردم، ش ۱۸۴ و ۱۸۵ (بهمن و اسفند ۱۳۵۶)؛ عزت‌الله رکوعی، سرزمین ما: مروری بر تاریخ و معماری ایران، تهران [؟ ۱۳۷۳ ش]؛ علی زنگی‌آبادی، جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری کرمان، [کرمان] ۱۳۷۰ ش؛ سرپرسی مولژورت سایکس، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس، ترجمه حسین سعادت‌نوری، تهران ۱۳۳۶ ش؛ کرمان: مجموعه‌ای از عکسهای آثار تاریخی، مراکز صنعتی، کشاورزی و نقاط دیدنی استان کرمان، به کوشش بتول ایزدپناه، کرمان: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی کرمان، ۱۳۷۲ ش؛ سعید محرابی کرمانی، کتاب تذکرة الاولیاء محرابی کرمانی، یا، مزارات کرمان، چاپ حسین کوهی کرمانی، [تهران] ۱۳۳۰ ش؛ احمد موسوی، «گنبد جلیله»، هنر و مردم، ش ۱۶۸ (مهر ۱۳۵۵)؛ ناصرالدین منشی کرمانی، سمط الخلیج للحضرة العلیا، چاپ عباس اقبال، تهران ۱۳۶۲ ش؛ احمدعلی وزیری کرمانی، تاریخ کرمان، چاپ محمدابراهیم باستانی پاریزی، تهران ۱۳۶۴ ش؛ عبدالله بن فضل‌الله و صاف‌الحضرة، تاریخ و صاف، چاپ سنگی بمبئی ۱۲۶۹؛ کرستی ویلسون، تاریخ صنایع ایران، ترجمه عبدالله فریار، تهران ۱۳۶۶ ش؛ محمود همت کرمانی، تاریخ مفصل کرمان، کرمان [۱۳۵۱ ش]؛

Robert Hillenbrand, *Islamic architecture: form, function and meaning*, Edinburgh 1994; idem, "The Islamic architecture of Persia", in *The Arts of persia*, ed. Ronald W. Ferrier, New Haven: Yale University Press, 1989; Eric Schroeder, "The Seljūq period", in Arthur Upham Pope, ed. *A Survey of persian art*, vol.3, Tehran 1977.

۸- افسانه منفرد /

**جُبَّه**، نوعی بالاپوش مردانه و گاه زنانه. اغلب منابع (به ابن منظور، ج ۲، ص ۱۶۱؛ مرتضی زبیدی، ج ۲، ص ۱۱۹؛ شرتونی، ذیل «جَب»؛ نیز به حریری، ج ۲، ص ۸۵۵، ذیل «الخافه»؛ جوهری، ج ۴، ص ۱۴۹۰، ذیل «الزمرانقه») جبه را واژه‌ای عربی و جمع آن را جَبَب و جَبَاب دانسته‌اند. این واژه جبه زبانه‌های دیگر نیز وارد شده و به صورتهای جِبَّه در ترکی، جوپا<sup>۱</sup> و الجویا<sup>۲</sup> در اسپانیولی، جویا<sup>۳</sup> و جویون<sup>۴</sup> در ایتالیایی و ژویه<sup>۵</sup> و ژویون<sup>۶</sup> در فرانسه دیده می‌شود (دزی، ص ۱۱۷؛ د. د. ترک، ذیل واژه).

به روشنی معلوم نیست که جبه از چه زمانی معمول شد و شکل اولیه آن چگونه بود. ضیاءپور (ص ۱۸۸-۲۰۱) از روی سنگ‌نگاره‌های دوران هخامنشی و اشکانی، به تفصیل به توصیف رویوشی مردانه، که مادها بر تن می‌کردند، پرداخته و

1. jupa

2. aljuba

3. giuppa

4. giuppone

5. jupe

6. jupon

7. Dozy

8. Doerfer

١١ - حدثنا يعقوب بن إبراهيم الدورقي ثنا أبو ثُميلة عن عبد المؤمن بن خالد عن ابن بريدة عن أمه عن أم سلمة قالت

« لم يكن ثوب أحب إلي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من القميص » (١٣).

[ ابن ماجه - لباس ١١٨٢/٢ ح ٢٥٧٥ ]

### فصل الجبة (١٤)

١٢ - حدثنا قيس بن حفص عن عبد الواحد حدثنا الأعمش قال حدثني أبو الضحى قال حدثني مسروق قال حدثني المغيرة بن شعبة قال :

= (مقبول) وهو لا يكاد يعرف حقا ؛ فلا نعرف أحداً روى عنه غير ابن ماجه .  
لكن تابعه مَنْ هو أَجَلُّ من أن يذكر معه أحد ، وهو الإمام أحمد بن حنبل .  
روى هذا الحديث أيضا الإمام أحمد ٣٥٤/٥ متابعاً بأبى عامر . ورواه الترمذى وغيره .  
وعزاه ابن كثير في تفسيره (٣٧٦/٤) إلى أصحاب السنن .

قال محمد :

ولم يذكره البوصيرى في مصباح الزجاجية على الرغم من عدم وجوده في الصحيحين .  
(١٣) انظر هامش الحديث رقم ٩ .  
(١٤) الجبة : رداء مفتوح الصدر إلى الذيل .

ولعله سُمِّي جبةً لأنه يُجَبُّ من أمام - يعنى : يُشَقُّ .

والشامية : نسبة إلى الشام . وفي رواية : رومية . وكان الروم يومئذ بالشام .

قال أبو عيسى : هذا حديث حسن غريب ، إنما نعرفه من حديث عبد المؤمن بن خالد<sup>(١١)</sup> تفرد به وهو مروزي وروى بعضهم هذا الحديث عن أبي ثُميلة عن عبد المؤمن بن خالد عن عبد الله بن بريدة عن أمه عن أم سلمة .

[ الترمذى - لباس - باب ما جاء فى القمص ٢٣٧/٤ ح ١٧٦٢ ]

٩٠ - حدثنا أبو عامر عبد الله بن عامر بن براد بن يوسف بن أبى بردة بن أبى موسى الأشعري - ثنا زيد بن الحُبَاب ثنا حسين بن واقد قاضى مرو .  
حدثنى عبد الله بن بُرَيْدة : أن أباه حدثه قال :

« رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يخطب فأقبل حسن وحسين عليهما قميصان أحمران يعثران ويقومان ، فنزل النبي صلى الله عليه وآله وسلم فأخذهما فوضعهما فى حجره فقال : « صدق الله ورسوله » إنما أموالكم وأولادكم فتنة ﴿ رأيت هذين فلم أصبر » ثم أخذ فى خطبته » (١٢) .

[ ابن ماجه - لباس / باب لبس الأحمر للرجال ١١٩٠/٢ ح ٣٦٠٠ ]

(١١) عبد المؤمن بن خالد : هو الحنفى (أبو خالد) المروزى - قاضى مرو . ذكره ابن حبان فى الثقات . وقال أبو جاتم : لا بأس به . وترجم له ابن حجر فى التهذيب (٤٣٢/٦) ، وفى التقريب (٥٢٥/١) ، وقال : لا بأس به .  
(١٢) حديث بريدة : حسن .

سكان الحسين بن واقد ، وهو ثقة ، له أوهام . وزيد بن الحباب : صدوق .  
أما أبو عامر ، عبد الله بن عامر . فقد أشار الحافظ إلى جهالته بقوله :

CWBBE

• جِبَّةُ النَّبِيِّ مِنَ الذِّكْرِ السُّنَنِ

بخ - ك ٧٧ ب ١٠ و ١١

ز - ك ٢٢ ب ٣٠

MADDE YAYIMLANDIKTAN  
SONRA GELEN DOKÜMAN

20 EKİM 1996

WENSINCK AREN JEAN, MİFTAHU KÜNUZÜ's-SÜNNE,

Trc: ABDÜLBAKİ MUHAMMED FUAD, BEYRUT 1983. ss : 427

DİA DM NO: 04160.

KISALTMALAR:

بخ = صحيح البخاري، مس = صحيح مسلم، يد = سنن أبي داود، تر = سنن الترمذي، نس = سنن النسائي، مج = سنن ابن ماجه، مى = سنن  
الدارمي، ما = موطأ مالك، ز = مسند زيد بن علي، عد = طبقات ابن سعد، حم = مسند احمد بن حنبل، ط = مسند الطيالسي، هش = سيرة ابن  
هشام، قد = مغازي الواقدي

s. 319-339, (LONDON)

Notes on Costume from Arabic Sources

BY REUBEN LEVY

DOZY'S Dictionnaire des Noms des Vêtements<sup>1</sup> long ago settled the meanings of the great majority of the terms used for clothes and clothing in Arabic. Texts not available at the time of its compilation have come to hand in the meanwhile, and, further, something still remains to be said on the social and historical aspects of the subject.

In general it may be said that the dress of Bedouin and town-dweller, except among the poorest, has as a rule differed, and that, whereas fashions have altered not infrequently amongst townspeople, the dress of the dweller in the desert has remained over long periods without much alteration. In the costume of the former also a distinction has usually to be made between the costume of the private individual and that of the official. It is proposed here to deal chiefly with the dress of the towns, as offering greater variety and also because the references available are more numerous, and to deal first with that of private individuals.

I

Tradition is naturally careful to record what the Prophet Muhammad wore, but in this, as in other matters, it is apt to be coloured by the predilections of the transmitters. The inclination of piety is to clothe him in the garb of asceticism; yet, apart from the statement that he disliked the wearing of silk,<sup>2</sup> it is by no means certain that he insisted upon simplicity in dress. He himself until the end of his life never wore wool<sup>3</sup>

<sup>1</sup> In the margins of the late Professor W. Robertson Smith's copy, now in the Library of Christ's College, there are a number of notes in his hand. Some of them have been used here and are marked by the initials "W. R. S."

<sup>2</sup> Ibn Sa'd, i, i, 151 f.

<sup>3</sup> Md. Zayn al-'Ābidīn al-'Umārī, *Kitāb al-Turuz* (B.M. MS. Or. 11,259 (2)), f. 49a.

A. Sa'd

Elbise

- Rida
- Cübbe
- izār
- ihram
- Kamis
- Himār
- Kalansuwa
- Taylasan
- Mest
- Bürde
- Hil'at

Males put the garment on when they reached puberty and "to tie on the *azr*" meant to become a *ghulām*, i.e. to grow up.<sup>1</sup> Boys as a rule wore a *qabā'* and a belt,<sup>2</sup> and when dressed for circumcision put on festive coloured clothes.<sup>3</sup>

The *izār*, however, was not specially a male garment, although it was regarded as the characteristic dress of Arabs.<sup>4</sup> Women wore it,<sup>5</sup> and if, in the privacy of their homes, they might wear a *ghilāla* (chemise) instead,<sup>6</sup> nevertheless it was regarded as essential for wear out of doors. Thus Ṭabarī,<sup>7</sup> describing the raids on private houses which took place on Mu'tamid's return from Samarra, says that the women were forced to flee into the streets without an *izār*. In later times the term came to be applied to an outer wrap worn exclusively by women, and it is possible, therefore, that the garment to which reference is made in the instance quoted had already developed into something more than the primitive waist-wrapper.

Like the *izār*, the *ridā'* also was worn by both men and women.<sup>8</sup> It appears to have been a cape or cloak worn over the shoulders<sup>9</sup> and covering the *qamīṣ*,<sup>10</sup> although sometimes it might be put over the head for protection against the weather or for other reasons.<sup>11</sup> Doubtless the style of the garment, and obviously the manner of wearing, differed with the sex of the wearer.

The *qamīṣ*, which is mentioned as part of the Prophet's attire, was an addition to the indispensable parts of dress.

<sup>1</sup> *Naqā'id*, iii, 719.

<sup>2</sup> *Aghānī*, ix, 98, l. 8.

<sup>3</sup> Ibn Qutayba, *'Uyūn*, i, 299.

<sup>4</sup> Rāghib, op. cit., ii, 212.

<sup>5</sup> *Aghānī*, iv, 68, l. 7; xiii, 131, l. 19 and 159, l. 16.

<sup>6</sup> *Ibid.*, iv, 62. (They might, of course, wear other costume too. Cf. *ibid.*, v, 64.)

<sup>7</sup> iii, 2122.

<sup>8</sup> Cf. note 5, *supra*.

<sup>9</sup> Ibn Qutayba, *'Uyūn*, i, 301; cf. *Naqā'id*, p. 547, l. 3.

<sup>10</sup> Ibn Sa'd, vii (ii), 133, l. 6.

<sup>11</sup> Ṭabarī, i, 2736; *K. al-Turuz*, ff. 64b, 65a.

Net:be wakale elbise poyetmeder.

## قُفَّاز:

١ - تعريف: القُفَّاز هو ما يلبس في الكفين من القماش أو الجلد ونحوهما.

٢ - أحكامه:

- أ - لبسهما في الصلاة: يكره كراهة تنزيه لبس القفازين في الصلاة من غير حاجة، ليمس بكفيه الأرض حين السجود، تذكراً لله تعالى.
- ب - لبسهما أمام الرجال: لبس المرأة القفازين لتستر كفيها أمام الرجال الأجانب تديناً، لم يرد في الشرع، ولا عن أحد من الصحابة، ولا عن أحد من التابعين، ولو تركت المرأة لبسهما لم تكن آثمة بذلك، لأن الكفين منها ليسا بعورة.
- ج - لبسهما في الإحرام: الرجل والمرأة إن أحرموا بحج أو عمرة يحرم عليهما لبس القفازين في أيديهما، لقوله ﷺ (لا تنتقب المرأة المحرمة، ولا تلبس القفازين)<sup>(١)</sup> فإن فعلت فعليها الجزاء: ذبح شاة، أو إطعام ستة مساكين، أو صيام ثلاثة أيام.

(١) البخاري في الحج باب ما لا يلبس المحرم من الثياب.

## NOMS DES VÊTEMENTS

## A R A B E S

OUVRAGE COURONNÉ ET PUBLIÉ PAR LA TROISIÈME CLASSE  
DE L'INSTITUT ROYAL DES PAYS-BAS

PAR

R. P. A. DOZY.

«Où puiser sur le costume de tant de contrées  
étrangères des renseignements précis et exacts? —  
Dans les manuscrits de nos bibliothèques si peu  
consultés, dans les voyages anciens et méconnus.»

M. FERDINAND DENIS.

(Journal asiatique, tom. XI, pag. 320).

DN:4751

22 MART 1996

LIBRAIRIE DU LIBAN

Riad Solh Square  
BEIRUT

Imprimé au Liban

désigne le même vêtement que celui qui est indiqué par le mot سَبَلَة, c'est-à-dire: «une robe ample et flottante; la largeur de ses manches égale à peu près la longueur de la robe elle-même; elle est faite de soie et ordinairement de couleur d'oeillet, de rose ou de violette.» Quand les dames veulent sortir, elles se revêtent d'abord de cette robe, pour former la تَزْيِيرَة, c'est-à-dire le costume qu'elles mettent par-dessus leurs autres habits, quand elles sortent. Quelques femmes du peuple portent aussi un ثوب de la même façon, mais en lin. On peut voir la façon de cette robe, dans l'ouvrage de M. Lane, pag. 64, la figure à gauche. On s'enveloppe souvent la tête des manches de cet habit, soit pour empêcher qu'elles n'incommodent, soit pour remplacer la طَرَحَة. Voyez la figure à droite dans l'ouvrage de M. Lane, pag. 64, et pag. 65, 66.

Le mot ثوب ou ثوب ne semble avoir acquis ce sens qu'assez récemment. M. le comte de Chabrol ne désigne la robe ample des dames que par le mot سَبَلَة; et je n'ai jamais rencontré le mot ثوب, en ce sens, chez les auteurs arabes. Il est vrai que j'ai cru rencontrer le ثوب dans quelques passages des *Mille et une Nuits*; mais un examen plus approfondi m'a fait reconnaître que mon opinion était mal fondée (2).

ment le ت; voyez Burckhardt, *Arab. Proverbs*, n° 15 et n° 174, et comparez M. Caussin de Perceval, *Grammaire arabe vulgaire*, pag. 4.

(2) Peut-être M. Lane a-t-il eu la même idée. Comparez, par exemple, les *Mille et une Nuits*, éd. Macnaghten, tom. I, pag. 166, avec la traduction anglaise, tom. I, pag. 270.

Je dois encore faire observer que dans la liste des mots arabes, donnée par Breitenbach (*Beschreibung der Reyse unnd Wallfahrt*, fol. 115 v°), le mot *Taub* est

Les Touarics ont une grande chemise en toile de coton, ordinairement bleue, ou bleue et blanche, à manches très-amples. Ils donnent à cette chemise le nom de *Tob* ou *Tobe*. (Voyez Hornemann, *Tagebuch seiner Reise von Cairo nach Murzuck*, pag. 69; le capitaine Lyon, *Travels in Northern Africa*, pag. 110; Denham et Clapperton, *Voyages*, tom I, pag. 251). Ce mot *Tob* ou *Tobe* n'est peut-être rien d'autre que le mot arabe ثوب ou ثوب.

جِبَّة et, dans le dialecte de l'Egypte, جِبَّة.

Dans le *Sahih* de Bokhari tom. II, man. 356, fol. 167 r° et v°) on trouve deux chapitres dont l'un est intitulé: «Chapitre sur celui qui met une *djobbah* aux manches étroites, en voyage,» et l'autre: «Chapitre sur la *djobbah* en laine dans la guerre sainte.» Les voici: باب مَنْ لَبَسَ جِبَّةَ ضَيْقَةَ الْكَبِيرِ فِي السَّفَرِ — — — انطلق النبي صلى الله عليه وسلم لحاجته ثم اقبل فتلقته (1) بباء فتوضاً وغسل [في] جبة شامية فمضمض واستنشق وغسل وجهه فذهب يخرج يديه من كفيه فكانا ضيقين فاخرج يديه من تحت الجبة فغسلها ومسح يديه براسه وعلى خفيه باب لبس جبة الصوف في الغزو — — — قال كنت مع النبي صلى الله عليه وسلم ذات ليلة في سفر فقال أمك ماء قلت نعم فنزل عن راحلته فمشى حتى تواري عنى في سواد الليل ثم جاء ففرغت عليه الإداوة فغسل وجهه ويديه وعليه جبة من صوف فلم يستطع أن يخرج

expliqué par *Rock*. Il me semble que chez les anciens voyageurs allemands, le mot *Rock* est aussi vague que le mot arabe ثوب, pris dans le sens de *vestis*.

(1) On lit sur la marge du manuscrit: فتلقيته. Il s'en faut de beaucoup que les leçons sur la marge de ce manuscrit, soient toujours des corrections.



# المجلة العربية للدراسات في العصر العباسي الثاني

من المصنّاد التاريخيّة والآثريّة

الدكتور

صلاح حسين العبيدي

Cible

211-851

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırma Merkezi	
Kayıt No.:	3557
Tasnif No.:	391.09 UBE.M

Salāh Ḥuseyin el-ʿUbeydī, et-ṭabīʿī - Arabiyye fī - ʿasrī - Abbāsīyye

Sanı wınel-ḥesabı - Arabiyye ve - ʿasrīyye

1985

أمثال رجال الحاشية في قصور السلاطين ، فلقد ارشدتنا اللوحة (٥٣) أمير تحيط به مجسوة من رجاله ظهرت البنود واضحة حول خصورهم ملت اطراف بعض هذه البنود على اسفل الركبة ، وهي تتسع في عرضها ما قاربت النهاية ، وقد زينت الاجزاء العريضة منها بأشرطة افقية .

وتظهر البنود العريضة باعتبارها زيا من ازياء الطبقة المذكورة في قاعدة معمدان (٤١) لوحة (٣٣) المحفوظة في متحف المتروبوليتان بنيويورك ، بين الرسوم التي عليها أمير يجلس على عرشه ، وامام هذا الامير ظهر شيخ يح يري وهو يقبل ايادي ذلك الامير ، والي خلف الشخص الملتحي ظهر مان ، يشد وسط كل منهما بند من النوع الموصوف اعلاه ، ويبدو انهما يبلان يتدليان الى مستوى الركبتين .

ومن الملاحظ عندنا انه يصعب معرفة مادة الخام المتخذة منها البنود التي فرغنا من وصفها ، وذلك لعدم وضوحها في الصورة ، ولكننا نستطيع ان نقترح انها من قماش رخيص الثمن .

ووصل الينا نموذج آخر من البنود يخالف في الجوهر شكل وطريقة استعمال النماذج المتقدمة ، فهي تربط حول الجسم متألفة من شريط يرافقه انطلق عليه في الوقت الحاضر اسم «توكة» وقد رأينا مثل هذه البنود لدى جال السلطان طغربك ( لوحة ٩٠ شكل ١٣١) وقد احيط بوسط كل منهم بند مؤلف من شريط تتوسطه من امامه وعند منطقة البطن (توكة) ، يتدلى منها طرفا البند ، وهذان الطرفان طويلان يصلان الى قريب من الركبة ، ولهما هياتان مزينة بشرشره واشرطة عريضة ذات زخرف . وتدلتنا الملاحظة الى ان للتوكة فائدة غير فائدة تثبيت البند حول الوسط ، وتزيينه ، وذلك بتنظيم حركة البند في شدة او ارخائه حسب حاجة صاحبه .

وتدلتنا صورة البند انه مصنوع من مادة سميكة اقرب ماتكون الى

(٤١) انظر ص ١٠٨

الجلد منها الى نوع آخر ، بالنظر لصلابته كما هو واضح في الصورة . ومن لباس البدن المهمة التي تخضع لتفصيل وخياطة ولها اردان واسعة فضفاضة الجبة ، وقد عرفها ابن منظور (٤٢) « بانها غرب من مقطعات الشياح » اما دوزي (٤٣) فيقول « الجبة هي رداء مفتوح يوضع فوق الرداء الاول وهو القفطان ، وردنا الجبة قصيران بالنسبة لردني القفطان وتبطن الجبة في الشتاء ببطانة من القرو » .

لقد ورث المجتمع العباسي الجبة من اسلافهم ، حتى شاع استعمالها فشلت معظم طبقات المجتمع من اللفاء والامراء والفقهاء والخطباء حتى اقل الطبقات شأنًا .

ولما كانت الجبة لباسا عاما لبسه اغظم الناس واصاغرهم ، فهي اذن لا بد وان تكون قد اختلفت في شكلها ونوعها ولونها من طبقة لاخرى ، وفرد لآخر لانها اتخذت من قبل مختلف الطبقات التي تفاوتت في المركز الاجتماعي والمادي ، فمثلا جبة الاثرياء كانت تمتاز بعرضها وطول ذيلها (٤٤) ، وتتخذ من قماش غالي الثمن (٤٥) ، بينما امتازت جبة الباقين بانها كانت من النوع القصير (٤٦) ، وحضت جباب المتصوفة بالرقاع العديدة وكذلك الحال مع الفقراء ، فقد كانت جبابهم هي الاخرى مرقمة (٤٧) ، بينما لم يكن باستطاعة بعضهم ان يرتدي جبة لعدم قدرته على شرائها ، لذلك نراه يبتغي طيلة فترة الشتاء دون جبة ، وتذكر المصادر التاريخية (٤٨) ان « الفقيه احمد بن محمد الايوردي بقي طيلة الشتاء في بيته لا يخرج منه لانه لم يكن يملك

(٤٢) ابن منظور : لسان العرب ١/ ٢٤٢ .

(٤٣) دوزي : المعجم ص ٩٤ .

(٤٤) الجاحظ : رسائل ص ٤٢ .

(٤٥) الشاشستي : الديارات ص ٢٩ .

(٤٦) التنوخي : الفرج بعد الشدة ج ٢ ص ٢٥٧ .

(٤٧) دوزي : المعجم ص ٩٢ .

(٤٨) انظر بدري . العامة ص ١٥٧ .